

مضمون زمان از منظر شعراي رمانتيك فرانسوي قرن نوزدهم ميلادي

فریده علوي

استاديار دانشكده زبان‌هاي خارجي دانشگاه تهران

تاريخ وصول: ۸۴/۱۱/۱۵

تاريخ تأييد نهايي: ۸۴/۱۱/۶

چکیده

ارتباط تنگاتنگ عنصر زمان با زندگي بشري بيانگر دليل توجه به آن در عرصه ادبي است. طول عمر انسان متأثر از حيطه زماني است که براي زندگي آن‌ها از بدو تولد تا لحظه مرگ تعريف شده است. حتي احساسات بشري گريزي از عواقب گذر زمان ندارند: حالاتي چون بي‌تفاوتي، افسردگي، ضعف، فراموشي و غيره، تنها با گذر زمان دامن‌گير انسان مي‌شوند. هيچ دوره‌اي از زندگي بشري بي‌ارتباط با گذر زمان نيست: از کودكي تا جواني اين ارتباط به صورت همزيستي و از ميانسالي تا غلبه سال‌هاي عمر، به صورت مقابله و مقاومت آشکار مي‌شود. پس انسان همواره در طلب تحليل شرايط زماني براي ارائه تعريفی از مفهوم وجوديشانند. کاري که در توان همگان نيست. از اين رو، برخي از شاعران و اديبان، به عنوان پيام‌آوران شادي و ملالت‌هاي انسان، نقش به‌سزايي را در انتقال نگرش و اشتغالات فکري مردمان عصر خود ايفا مي‌کنند. از جمله اين اديبان مي‌توان به شعراي رمانتيك فرانسوي سده نوزده ميلادي اشاره کرد که با بياني شيوا، غنايي و متأثر کننده به تحليل احساسات و عواطف انساني ناشي از گذر زمان پرداخته و جلوه‌هايي از ژرفاي روح آدمي را نمايان مي‌سازند که نگارنده به تحليل برخي از مهمترين سروده‌هاي آنان مي‌پردازد.

واژه‌هاي کلیدی: شعر، رمانتيسم، زمان، هوگو، لامارتين، موسه، خاطره.

مقدمه

مضمون گذر زمان، مضمون مشترك همه آثار ادبی است. زندگی، اعمال و فعالیت‌های بشری، افکار و خاطراتش همگی در ظرف زمانی خاصی قرار می‌گیرند. با سپری شدن لحظه‌ها، آدمی گاه در جستجوی زمان از دست رفته است و گاه در آرزوی رسیدن به آینده‌ای دور و دست نیافتنی. زمان گاه چهره شریک دائمی انسان را دارد و بهره‌تجربه را با خود به ارمغان می‌آورد و گاه دشمن جوانی اوست و به جز پیری رهنوشه دیگری به همراه ندارد. گویی زمان عنصر تفکیک‌ناپذیر زندگی است و کسی از تأثیرات آن در امان نیست. همین امر موجب شده تا بیشتر ادیبان جهان از زمان سخن گویند: برخی از آن‌ها، با اندوه فراوان، بر ماهیت گذرای زمان افسوس می‌خورند و اندوه و تأسف خود را در قالب نظم می‌سرایند، برخی دیگر از توانایی ویرانگر آن داد سخن رانده و عده‌ای نیز آن را سرلوحه تفکرات و تأملات درونی خویش قرار می‌دهند. اما به هر حال، زمان منبع الهام‌بخش آثار ادبی بسیاری است که از دیرباز تا کنون مورد توجه نویسندگان، شاعران و ادیبانی بوده و است که از میان آنان می‌توان به شاعران رمانتیک فرانسوی در قرن نوزدهم میلادی اشاره داشت. در این مقاله، نگارنده تلاش دارد تا با بررسی اهمیت ادبیات و ارتباط آن با مضمون زمان، به ویژه در ادبیات رمانتیک، به تحلیل و بررسی سروده‌های سه تن از مهم‌ترین و مؤثرترین شاعران رمانتیک فرانسوی، یعنی ویکتور هوگو، آلفونس دولامارتین و آلفرد دو موسه بپردازد.

بحث و بررسی

۱- اهمیت ادبیات در رابطه با زمان

مضمون زمان از جذاب‌ترین موضوعات ادبی است و ادبیات نیز بستر بسیار مناسبی برای بیان ارتباط پیچیده میان انسان و زمان است. البته این امر در ادوار و برهه‌های زمانی متفاوت به اشکال متفاوتی صورت گرفته است، اما در هر حال، حکایت از توجه آدمی در به تصویر کشیدن قدرت زمان و آرزوی آنان در شیوه‌ی مقابله با سلطه‌اش دارد.

شعر، رمان، جستار، و سایر اشکال ادبی می‌توانند ابزارهای بیانی مناسبی برای به تصویر کشیدن گذر زمان باشند، زیرا با هر یک از آن‌ها به سادگی می‌توان به تحلیل، توصیف و یادآوری خاطرات گذشته پرداخت. تحلیل احساساتی که وابسته به گذر

زمانند، اغلب اندوه، دلتنگی و رنجی را برمی‌انگیزند که الهام‌بخش اشعار مرثیه‌گونه‌اند.

حتی هنگامی‌که نویسنده یا شاعر به وصف انسان، جانداران و یا جامدات می‌پردازد، خواسته یا ناخواسته، تغییرات و دگرگونی‌های حاصل از گذر زمان را در آن‌ها به تصویر می‌کشد. در این گونه توصیف‌ها، آشنایان گذشته به موجب گذر زمان چهره‌ای ناآشنا می‌یابند، زیرا تغییرات ناشی از زمان بر صورت آنان نقش می‌بندد. بنابراین، نویسنده‌ای که به بازآفرینی خاطرات می‌پردازد، حال را در برابر گذشته به چالشی بیشتر ملال‌آور، می‌کشد. در واقع، قیاس میان آنچه که بود و آنچه که باقی مانده، موجب پیدایش اندیشه‌های حزن‌انگیز می‌شود. گذر زمان همواره با کم شدن شدت شور و احساسات همراه است؛ احساسات پرشور به سردی می‌گراید و آلام به ظاهر درمان‌ناپذیر، التیام می‌یابند. مضامین شعر رمانتیک نیز ریشه در همین نگاه به گذشته و تحلیل احساسات و عواطف ناشی از آن دارد. به این ترتیب، انسان که خود قادر به مقابله با گذر زمان نیست، با خلق اثر ادبی به مبارزه با آثار تخریبی آن می‌پردازد. این امر که امروزه ما می‌توانیم آثار به جای مانده از نویسندگان و شاعران سده‌های گذشته را به آسانی بخوانیم یا درک کنیم، خود مویذ نفوذناپذیر بودن ادبیات نسبت به گذر زمان است. به عبارت دیگر، ادبیات هرگز محصور در زمان نمی‌شود و با آن از بین نمی‌رود.

حکایت، حسب حال‌نویسی، تجسم شاعرانه و یا قصه‌ای از روزگاران دور، از جمله اشکال ادبی گوناگونی‌اند که قادرند زمان را زنده نگه دارند. در واقع، این گونه‌های نوشتاری می‌توانند زمان گذشته را ماندگار سازند و به او وجود بخشند، امری که حافظه از انجام آن ناتوان است. به عبارت دیگر، متون ادبی خواننده را قادر می‌سازند تا به واسطه واژگان، تصاویر، تشابهات و شدت تجسم خاطرات گذشته، به بازآفرینی واقعه یا واقعیتهای دیرین دست یابد. واقعیتهای که در مقابل دیدگان خواننده زنده می‌شود و به طرز شگرفی، هر بار که متن خوانده شود، تجدید حیات می‌یابد. به این ترتیب هر واقعه‌ای نیز از دسترس گذر زمان و قدرت به فراموش سپاری آن در امان می‌ماند. در حقیقت، ادبیات این امکان را فراهم آورده که گذشته همواره زنده نگه داشته شود: چهره‌ها و قهرمانانی که شعر و ادب از آنان یاد می‌کنند، سرزمین‌هایی که توصیف می‌کنند، وقایع و حوادثی که مجسم می‌سازند، هرگز از بین نمی‌روند. پس ادبیات محملی است که به

واسطه آن، انسان از گذر زمان می‌گریزد. از این رو، یکی از موضوعاتی که همواره ذهن نویسندگان ادبی یا شاعران را به خود مشغول ساخته، موجب به تصویر کشیدن ارتباط میان انسان و زمان می‌شود.

۲- زمان، اصلی‌ترین مضمون ادبیات فرانسه در قرن نوزدهم

قرن نوزدهم، یکی از غریب‌ترین سده‌های ادبی فرانسه است. با وقوع انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹، بنیاد رژیم سلطنتی این کشور از هم فرو پاشیده و به واسطه آن ادبیات کلاسیک نیز به تدریج به فراموشی سپرده شد. با ظهور رمانتیسم، بسیاری از اصول و ساختارهای ادبی عصر کلاسیک به زیر سؤال رفت. شعر، نمایشنامه، رمان و سایر اشکال ادبی شاهد دگرگونی‌های فراوان شدند. مهم‌تر از همه این‌که جایگاه و وظیفه نویسندگان و شاعران در جامعه تعریف جدیدی پیدا کرد. با سلطه بورژوازی در دوران پس از انقلاب ۱۷۸۹، ادیبان و شاعران دو راه را پیش گرفتند: عده‌ای سخنگوی قشر کاسب و تاجرپیشه حاکم بر جامعه شدند و عده‌ای دیگر با ابراز بیزاری از تسلط ثروت‌اندوزی، گوشه عزلت برگزیدند. اما در هر دو صورت، ادبیات قرن نوزدهم فرانسه از نارضایتی عمیق در جهانی منقلب و تهی از معنا سخن می‌گفت که در آن امید به آینده، رنگ باخته و زمان‌های گذشته دستنیافتنی می‌نمود.

از منظر پیشگامان رمانتیسم، تنها یک تصویر می‌توانست بیانگر سال‌های آغازین قرن نوزدهم باشد و آن چیزی نبود جز تصویری از ویرانه‌ها و خرابه‌های به جای مانده از جنگ‌های ناپلئون و یا نشأت گرفته از فرو ریختن نظامی کهن که با دلتنگی از آن یاد می‌شد زیرا هیچ امیدی به روشن بودن آینده به چشم نمی‌خورد. از این رو، نخستین مدعیان رمانتیسم به کاوش در زمان گذشته می‌پرداختند. تلاش برای بازیابی خاطرات زمان گذشته موجب شد تا اهل ادب و قلم توجه ویژه‌ای به مضمون زمان داشته باشند. همین توجه به تاریخ گذشتگان و کندوکاو در آن، به خلق زیباترین شاهکارهای هنری و ادبی در این عصر انجامید. بنابراین می‌توان گفت که مضمون زمان در ادبیات قرن نوزدهم، بیشتر جنبه تاریخی دارد و یادآور خاطرات گذشته است.

۳- زمان گذرا و خاطرات ماندگار در شعر ویکتور هوگو

شعرای رمانتیک همواره در تردید و ابهام نسبت به سرنوشت خویش به سر می‌بردند و احساسات پرشور و هیجانات درونی خود را

به نگارش درمی‌آوردند. از نظر آنان تنها مرهمی که می‌توانست تلخی روزهای حزن‌انگیز را التیام بخشد، یادآوری و بازآفرینی خاطرات بود. از این‌رو، ویکتور هوگو که در عرصه ادبی فرانسه به عنوان پدر جنبش رمانتیسم شناخته می‌شود، «خاطره» را مقدس و مبارک می‌شمارد و آن را التیامبخش اندوه کسانی می‌داند که گذر زمان موجب ویران شدن آرزوها، دوری و جدا شدنشان از یکدیگر شده است. در کتاب **پرتوها و تاریکی‌ها** (ویکتور هوگو، ۱۹۲۸)، او با خلق شخصیت المپیو، سخنگوی همه انسان‌های جهان می‌شود و درباره گذر زمان و بی‌تفاوتی طبیعت داد سخن می‌راند:

«چه کوتاه زمانی می‌بایست تا همه را تغییر داد!
ای طبیعت نیک اختر، چه آسان می‌برید از یاد!
و در تبدلهاتان چه آسان می‌برید از بین
رشته‌های پنهان را که دل‌هامان بر آنها خورده پیوند!»
(ژرژ دکوت و ژوئل دوبوکلار، ۱۹۹۸، ص ۲۵۱)

این ابیات که برگرفته از «اندوه المپیو» است، به توصیف مکان‌هایی پرداخته که شاعر بهترین دوران خود را در آنجا سپری کرده، اما با گذر زمان و عمر، همه چیز به فراموشی سپرده شده است.

«امیال شورانگیز همگی با گذر عمر دورتر می‌شوند و دورتر،
یکی با خود نقاب می‌برد و دیگری خنجر،
به مانند گروهی از دلچکان آوازخوان تهی مغز در سفر
که در پشت تپه می‌شوند دسته‌ای نازل‌تر.

«اما تو، ای عشق، تو که ما را فریفته‌ای! محو تو امری است
محال!

تویی که، گاه مشعل و گاه شعله، می‌درخشی آنگاه که می‌شویم
آشفته حال!

تو ما را در شادی‌ها، و همواره در اشک‌ها چیره می‌گردی؛
تویی سزاوار نفرین در شباب جوانی، و لایق ستایش در روزگار
پیری.

«در این روزها که فرو افتاده سر از بار سنگینی سالیان
سال،

و انسان بی‌انگیزه، بی‌هدف، بی‌رؤیا و آمال،
پندارد که چیزی نیست جز مزاری رو به زوال

دو مصراع اول بند آخر نیز حکایت از جهان درونی انسان دارد: جهانی به سیاهی شب و عاری از امید و زندگی. اما ناگهان در پشت همه ظلمات و تاریکی‌ها، حیات «خاطره‌ها» مشهود می‌شود: خاطراتی که از گزند زمان در امانند. به عبارت دیگر شاعر که شعر خود را با مضمون گذر زمان آغاز کرده و به دنبال آن زوال انسان به سوی مرگ را به تصویر می‌کشد، آن را با ماندگاری و حیات «خاطره» به پایان می‌رساند: حیاتی که «تپش» آن احساس می‌شود، تسلی‌بخش و «مبارک» است. بنابراین، هر چند که گذر عمر تأثیر خود را بر لحظات پرشور زندگی می‌گذارد و منجر به فناي آن‌ها می‌شود، اما خاطره به مانند اثری نورانی و زنده از آن‌ها باقی می‌ماند.

۴- طبیعت مأمّن خاطره در برابر گذر زمان در شعر آلفونس دولامارتین

اشعار رمانتیک آلفونس دولامارتین نیز حکایت از مضمون زمان دارد. از منظر او، زمان سریع‌تر از آنچه که می‌پنداریم، سپری می‌شود. لامارتین با چاپ مجموعه اشعارش با عنوان **تأملات شاعرانه** (۱۸۲۰-۱۸۲۳) از شهرت خاصی برخوردار می‌شد. در این مجموعه. شاعر روح سرگردان خود را به تصویر می‌کشد که به دلیل از دست دادن محبوب به عالم رؤیا و تأملات درونی پناه می‌برد. او که در این مجموعه اشعار، از گذرا و گریزان بودن زمان و در نتیجه گذرا بودن خوشبختی دنیوی سخن می‌گوید، در نتیجه خواننده را به عزلت‌نشینی و جستجوی تسلی و آرامش‌خاطر در طبیعت و ایمان به خداوند دعوت می‌کند. در شعر «دریاچه»، لامارتین با طرح اندیشه‌های حزن‌انگیز و پرشور خود درباره مضمون زمان می‌نویسد:

«ای زمان، بازدار این پرواز را! و شما، ای لحظه‌های سازگار،
باز دارید سیر خود را!
تا بهره بریم از لذت شادی‌های گذرا
از این زیباترین روزهامان!»

(هلن صباح، ۱۹۹۳، ص ۲۴۰)

اما شاعر به خوبی می‌داند که چنین رؤیایی هرگز به حقیقت نمی‌پیوندد. پس
می‌سراید:

«چه بیهوده ام، می‌طلبم لحظاتی،
زمان ز دستم می‌رود و می‌زند گریزی،

گویم به شب: «چو می روی، آهسته تر»؛ اما فلق،
می زداید شب را.
یکدگر را پس بداریم دوست، بداریم دوست! وزین زمان گذرا،
بشتابیم تا بگیریم بهره ای!
آدمی را نیست در جایی بندری، زمان را نیست در جایی
ساحلی؛
او روان است و ما در گذریم!»

(همان)

اما باز هم شاعر مفری نمی یابد، روی سخن را با زمان آغاز
می کند و از طبیعت نیز می خواهد که خاطرة روزگار خوشبختی را در
خود حفظ نماید:

«ابدیت، نیستی، گذشته، ورطه های تاریک،
چه می کنید با روزهایی که می بلعید؟
بگویید: این لحظات اوج سرمستی را به ما باز می گردانید؟
همان هایی را که از ما می ربایید؟

ای دریاچه! صخره های گنگ! غارها! جنگل تیره!
که زمان را با شما کاری نیست یا که غیر از جوانی ارمغانی
نیست،

برگیرید از این شب، برگزید، ای طبیعت زیبا!
لااقل خاطره اش را!

باشد که در آرامشت، باشد که در امواج خروشانته،
ای دریاچه زیبا، و در منظره پشته های دلنوازته،
و در صنوبرهای تیره ات، و در تخته سنگ های سرکشت
که واژگونند بر روی آبهایت!

باشد که در باد صبا که می لرزاند و می گذرد،
در هیاهوی کناره های از طنین کناره های،
در کوب سیمین چهره ای که تمامی پهنه ات را
از انوار کم سویی سفید کرده!

تا بادی که شکوه می کند، نیای که ناله می کند،
تا ملام عطری هوای خوشته،
تا هر آنچه می شنویم، هر آنچه می بینیم یا هر دمی که فرو
می بریم،

ه- خاطره، ضامن خوشبختی در برابر اقتدار زمان در شعر آلفرد دو موسه

اشعار آلفرد دو موسه نیز، که او را «فرزند قرن» (هامون، ۲۰۰۰ ص ۹۲۸) می‌نامیدند، از مضمون گذر زمان بی‌بهره نمانده است. او که در سنین جوانی، در یکی از رمان‌هایش خود را «شاعر سر افکنده» (اترشتین، ۱۹۹۸، ص ۲۹۱) نامیده بود، همواره از احساسات شورانگیز و امیال سرکوب شده خود در رنج بود. از این‌رو، ناگزیر مدت زمانی را به درمان جسمانی خود پرداخت، اما بهبودی حاصل نشد. به ناچار تلاش کرد با استفاده از رهنمودهای لامارتین، و با تقویت ایمان به درمان روح خویش بپردازد. اما به نظر می‌رسید که این راهکار نیز در بهبود او تأثیری نداشت. در سال ۱۸۴۰ موسه با سرودن شعر «خاطره» از قدرت تسلی بخشی زمان سخن می‌گفت و به این طریق مرهمی بر رنج‌های روحی‌اش یافت. در شعر «خاطره»، او اندیشه‌های پرشور خود را درباره زمان و رسیدن به خوشبختی به واسطه بازآفرینی خاطرات به تصویر می‌کشد:

ای اقتدار زمان! سینه‌های سبک‌بال!
می‌برید اشک‌ها، شکوه‌ها، و حسرت‌هایمان را؛
اما به رحم آید آنگاه، و گل‌های پژمرده ما را
هرگز نمی‌کنید به زیر پای لگد مال.

همه قلبم تو را سپاس می‌گوید، ای نکوی بخشنده التیام!
هرگز گمان نمی‌کردم که بسی رنج برم
از چنین جرحی، که در آن آثار التیام
گوارا باشدم این چنین دلارام.

دور باشد از من حرف‌های بیهوده، فکرهای باطله،
که بگویم از رنج‌های عامیانه به سان پوشش معموله،
که می‌فکنند بر عشق‌های فرسوده،
همانانی که یکدیگر را هرگز دوست نداشته،

ای دانته، چرا گویی که فراتر نیست هیچ تیره‌بختی
کز یاد شیرین روزهای سختی؟
چه رنجی با تو گفته این چنین گفتار تلخی،
این چنین وهی بر وصف تیره‌بختی؟

پس آیا بودنش بی‌رنگ‌تر از هست روشنایی است،

و از خاطر بردنش در وقت شام امري ضروري است؟
به راستي اين تويي، اي روح بزرگ تا ابد غمگين،
اين تويي که گفته اي حرفهاي اين چنين؟

نه، قسم به اين شعله پاک که جلالش مرا کُند غرق در انوار،
نيست از بر تو اين چنين ناسزاي پرگزاف.
که گویند خاطرة خوش در اين جهان
نماید حقيقي‌تر از نيک‌بختي.

(موسه، ۱۹۹۰، ص ۶۰-۵۷)

مضمون زمان و اقتدار آن از همان اولين مصراع در شعر بالا مشهود است. از نگاه موسه، زمان همه رنج‌ها و آلام فرسوده و به جاي مانده از گذشته را از بين مي‌برد. در مقابل دیدگاه لامارتین که معتقد بود، تنها طبيعت است که از آثار گذر زمان در امان مي‌ماند، موسه بر اين باور است که خاطره‌ها هرگز مورد گزند گذر زمان قرار نمي‌گیرند. خاطره‌ها، که در شعر به «گلهاي پژمرده» تشبيه شده‌اند، از رحمت زمان برخوردار شده و هرگز نابود نمي‌شوند. شاعر در اولين بند، قدرداني خود را نسبت به زمان بيان مي‌کند و قدرت او را بسيار سودمند مي‌داند. از اين رو، در بند دوم، موسه نشان مي‌دهد که زمان و خاطره از چنان قدرتي برخوردارند که عميق‌ترين رنج‌ها را التيام مي‌بخشند. پس، از واژگاني مانند «جراحت» و «آثار به جاي مانده از آن» سخن مي‌گويد که بيانگر گذر از مرحله رنج و درد به مرحله تسکين و درمان‌پذيري است.

در بند سوم، شاعر به طور تلويحي فقط خاطره را به عنوان حجتی بر صحت عشق‌هاي مربوط به دوران گذشته مي‌داند. او از به‌کارگيري «حرفهاي بيهوده» که احساسات غيرواقعي را مي‌پوشانند، تا کسي آن‌ها را نشناسد، پرهيز مي‌کند. بنابراین در اين بند، نقش و اهميت «خاطره» بيش از پيش نمايان مي‌شود.

در بندهاي چهارم و پنجم، موسه با مخاطب قرار دادن دانته، شاعر سرشناس ايتاليائي قرن سيزدهم، به طرح دیدگاه او در کتاب «جهنم» مي‌پردازد، همان دیدگاهی که «خاطرة خوش» را نوعي بدبختي دانسته است. سؤالي‌هاي متعددي که به اين ترتيب توسط موسه درباره چنين دیدگاهی مطرح مي‌گردد همگي حکايت از عدم اعتقاد او به آن دارند. از اين رو، در بند ششم با به‌کارگيري کلمه «نه»، با صراحت به نفي نظرية عاري از عواطف دانته پرداخته و مفهوم جديد و کاملاً شخصي از «خاطره» ارائه مي‌نماید: «خاطرة خوش»، که

موجب ماندگاری گذشته و شاهدهی بر احساسات می‌شود، از خوشبختی مردد و گذرا حقیقی‌تر می‌نماید.

نتیجه‌گیری

بررسی اشعار سه تن از مهم‌ترین شعرای رمانتیک قرن نوزدهم در فرانسه نشان می‌دهد که مضمون زمان به عنوان اصلی‌ترین مضمون ادبیات رمانتیک، به اشکال گوناگونی مورد توجه قرار گرفته است:

- گاهی شاعر از قدرت زمان دچار اضطراب می‌شود و با طرح پرسش‌هایی، نگرانی خود را ابراز می‌دارد (مانند شعر لامارتین).

- گاهی شاعر با بدگمانی نسبت به زمان از صدمات آن همچون گم‌گشتن مرنده شدن احساسات پرشور و از بین رفتن امیدها و آرزوها سخن می‌راند (مانند شعر هوگو).

- اغلب شاعران با اعتراف به ناتوانی انسان‌ها در مقابل زمان، از او یاری می‌طلبند (مانند هر سه شاعر).

اما از منظر شعرای رمانتیک، تنها «خاطره» است که توان مقابله با قدرت زمان را دارد. زیرا خاطره گذشته را باز می‌آفریند و آن را زندگی دوباره می‌بخشد و به این ترتیب گذر زمان را نفی کرده و به گذشته چهره‌ای حاضر و جاودانه اعطا می‌کند. همچنین خاطره با از بین بردن درد و رنج ناشی از جدایی یا مرگ، لحظه‌های خوش را تداعی می‌کند. لذا از قدرت معجزه‌آسای التیام‌بخشی نیز برخوردار می‌گردد. زخم‌های عمیق را ناچیز جلوه داده و از حقایق تلخ روزگار، لحظات جاودانه و شیرین می‌سازد. از اینرو، شعرای رمانتیک با نگارشی شاعرانه و خلق شاهکارهای ادبی و ارزشمند به عواطف و احساسات، تجربه‌های شخصی، مکان‌های خاص، جانداران و انسان‌ها موجودیتی ابدی بخشیده و آن‌ها را از آسیب‌های حاصل از گذر زمان در امان نگه داشته‌اند.

منابع

- 1- Décote, Georges et Dubosclard, Joël (sous la direction de), *Itinéraires littéraires, XIX^e siècle*, ouvrage collectif, Hatier, 1998.
- 2- Eterstein, Claude (sous la direction de), *La littérature française*, Paris, Hatier, 1998.
- 3- Hamon, Ph. et Roger-Vasselín, D., *Le Robert des grands écrivains de langue française*, éd. Dictionnaires Le Robert, 2000.
- 4- Hugo, Victor, *Les rayons et les ombres*, in *Tristesse d'Olympio*, éd. Maurice Levailant, Champion, 1928.
- 5- Lagarde, A. et Michard, L., *XIX^e siècle*, Bordas, 1969.

- 6- Lamartine, Alphonse de, «Le lac», in Hélène Sabbah, *Littérature*, ouvrage collectif, Paris, Hatier, 1993.
- 7- Lamartine, Alphonse de, *Méditations poétiques*, in *La Chute d'un ange*, Gallimard, «Poésie», 1981.
- 8- Musset, Alfred de, *Souvenir* in *Poésies complètes*, éd. M. Allem, «Pleiade», Gallimard, 1990.